

فهرست:

۲.....	فروغات.....
۲.....	فرع سوم.....
۲.....	احتمال اول:.....
۲.....	احتمال دوم:.....
۳.....	وجوب طریقی:.....
۳.....	آیا تسبیب به حرام جایز است یا نه.....
۴.....	ادله مقام اول.....
۴.....	دلیل اول.....
۴.....	احتمالات وجوب شرطی.....
۵.....	مناقشه بر استدلال اول شیخ:.....
۶.....	پاسخ استاد به اشکال مرحوم آقای خوئی.....
۶.....	مقام دوم: اعلام به مشتری چه وجوبی دارد؟.....
۷.....	شواهد عدم وجوب شرطی.....
۸.....	ظهور روایت پنجم در وجوب شرطی.....
۸.....	راه حل تعارض.....

بسم الله الرحمن الرحيم

فروعات

فرع سوم

مقام اول: آیا اعلام به مشتری واجب است یا نه؟

پس از آن که قائل شدیم که فی الجمله بیع متنجسی که لا یقبل التطهیر جایز است و همین طور مواردی که اعیانی نجس است به طور خاص دلیل داشت یا به طور کلی گفتیم بیع اعیانی نجس هم اگر منفعت محله داشته باشد جایز است، در هر حال گرچه این بحث ذیل متنجس مطرح شده، اما در حقیقت هر نجس یا متنجسی که دارای منفعت محله ای است و تکسب به آن جایز است، آیا بر مَغایب واجب است اعلام به مشتری نسبت به این که این روغن نجس یا متنجسه است، یا اگر در جایی عین نجسی باشد که مشتبه است، یعنی ممکن است او توجه به این نداشته باشد که عین نجس است؟

مقام دوم: اعلام به مشتری چه وجوبی دارد؟

بر فرض این که در پاسخ به سؤال اول گفته شود واجب است، آن وقت سؤال دوم می آید که چه نوع وجوبی دارد؟ سه احتمال در این وجوب مطرح است:

احتمال اول:

این است که وجوب اعلام، وجوب شرطی باشد، به معنای اینکه صحت عقد متوقف است بر اعلام (سواءً كان الأعلام قبل العقد أو مع العقد أو بعد العقد).

احتمال دوم:

این است که وجوب نفعی مطلق داشته باشد، یعنی دو امر است، یکی عقد است و یکی تکلیفی بر او مقرر شده که اعلام کند، این واجب تکلیفی و حکم تکلیفی است که بر عهده مکلف گذاشته شده تا اعلام کند.

احتمال سوم:

این است که این وجوب در اینجا طریقی باشد، یعنی شرط عقل نیست، بلکه وجوب طریقی دارد، یعنی واجب است بر مکلف که این را انجام دهد، ولی از حیث اینکه راهی است که آن شخص این قصد را بداند، به حیثی که اگر او می‌داند و مشتری آگاه است، یا اینکه آگاه نیست، ولی بنا نیست که به آن عمل کند، یا اگر هم ندارد قطعاً در مسیر حرام نمی‌کند، آن وقت دیگر اعلام واجب نیست.

پس وجوب اعلام بنابر احتمال اول شرط صحت عقد است، بنابر احتمال دوم واجب نفعی است مطلقاً، اصلاً کار به اثر و نتیجه ندارد و خود این اعلام تکلیف است مثل تکلیف‌های توحیدی و عبادی و باید بگویید این حکم نفعی مطلق است. احتمال سوم وجوب طریقی است.

وجوب طریقی

این است که گفتن واجب است، آنگاه که زمینه‌ای و محبی شود، برای اینکه او از حرام اجتناب کند؛ اما در جایی که این نقش اعدادی برای بازدارندگی او از حرام و از این اعلام نیست، دیگر واجب نیست.

مواردی که اعلام واجب نیست؟

۱. یکی اینکه او می‌داند، من بگویم یا نه فرقی نمی‌کند، خود مشتری دیده و می‌داند که نجس است.
۲. صورت دوم این است که نمی‌داند، ولی کافر یا یک آدم لائالی است که می‌دانیم که هیچ ترتیب اثری به این حرف‌ها نمی‌دهد.
۳. صورت سوم این است که نمی‌داند، ولی مطمئن است که او بنا ندارد این روغن را بخورد، خود بایع اینجا حاضر است و می‌داند که این روغن را که می‌خرد، همین الان جلوی چشمش به این چراغ می‌ریزد و از آن استفاده می‌کند.

آیا تسبیب به حرام جایز است یا نه؟

این‌که بیاید چیز حرامی را بدهد، یا غذای حرامی را بدهد و به شکلی کار کند که در حقیقت شخص را در یک کار محرمی قرار دهد، این را تسبیب به حرام گویند و اینکه جایز است یا نه یا اعلام آن واقع به طرفی که انسان با آن ارتباط دارد، برای اینکه او در گناه شأنی یعنی آنکه ملاک مفسده دارد واقع نشود، آیا این لازم است یا لازم نیست؟ این

یک بحث کلی است که پس از بررسی خاص اینجا به آن خواهیم پرداخت که بحث بسیار مهمی هم است و بسیار مورد ابتلا است.

ادله مقام اول

ادله‌ای اقامه شده، برای اینکه واجب است.

دلیل اول

اولین دلیل که به طور مطلق نیست، بلکه مبتنی است بر بحث سابق، این است که در فرمایش مرحوم شیخ آمده و آن دلیل این است که اگر کسی در بحث سابق قائل شد که شرط صحت عقد، قصد منفعت محله است، اگر کسی در آنجا گفت که قصد منفعت حلال یا شرط منفعت حلال در صحت عقد دخالت دارد، پس در اینجا حتماً باید بگوید که اعلام واجب است، برای اینکه وجوبش هم وجوب شرطی است، چرا؟ برای اینکه در بحث سابق به استناد یکی از دو دلیلی که گفتیم، فرض این است که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» نساء/۲۹، نتیجه داد که باید اینجا قصد یا شرط کنیم، اینکه من انتفاع حلال برده شود، اگر تقبل عقد و صحت عقد به این است که بایع و مشتری قصد کند و یا شرط کند که این انتفاع حلال برده شود که خوب طبعاً این هم ملازمه دارد. اگر می‌خواهد شرط کند، باید ضمن عقد بگوید، اگر قصد هم بخواهد کند، باید بگوید، چون باید معلوم شود که او هم باید این قصد را کند.

پس دلیل اول این است که بر فرض اینکه در بحث قبل قائل به این شدیم، مثل مرحوم شیخ که به نحوی تمایلی به این داشتند که قصد حلال یا عدم قصد حرام شرط است، یا بالاتر اینکه باید شرط کرد در عقد، طبعاً باید اعلام شود تا بتواند مشتری قصد کند، چون فقط خود بایع نیست، مشتری هم باید خودش همین قصد را داشته باشد و اگر بگوییم ضمن عقد شرط باید بشود یا قصد بشود از ناحیه متبایعین این اعلام مقدمه آن است.

آن چیزی که محل بحث است، این است که اگر شرط خلاف عقد بود یا خلاف شرع بود، آیا شرط فاسد موجب افساد می‌شود یا نه؟ که اقوال این است که موجب افساد عقد نمی‌شود.

احتمالات وجوب شرطی

وجوب شرطی گاهی فقط شرط صحت است، ولی ممکن است بگوییم دو حکم آنجا جمع است، یعنی هم باید تکلیفاً بگوید و هم اینکه شرط صحت است، یعنی هم تکلیفی است و هم وضعی است. ولی اگر در بحث قبلی چهار احتمال هم نشود، این طور است که وجوب شرطی مرز دارد، وجوب نحوی است و وجوب طریقی است یا بگوییم که

و جوب شرطی یکی از دو وجوب دیگر را با هم دارد؛ یعنی هم شرط صحت هم باید بگوید که اگر نگویید خلاف کرده، حرام مرتکب شده و هم اینکه شرط صحت یعنی اجتماع تکلیف و وضعی باید باشد. وجوب شرطی محض که باید باشد، معنایش این است که صحت متوقف بر این است که شرط کند، اگر شرط نکند چون صحت مشروط بر این است که اعلام کند، اگر اعلام نکند عقد باطل است، ولی گناهی نکرده است.

وجوب نفسی هم آن است که فقط تکلیف گناه کرده ولی عقد باطل نیست، وجوب طریقی هم همین طور است. احتمال چهارم این است که هر دو از این احکام است، یعنی هم شرط صحت است، هم تکلیفاً واجب است و اگر اعلام نکند، هم گناه کرده و هم اینکه عقد باطل است، مثل اینکه در بعضی موارد تکرر بعضی اشیاء به عنوان مثال خمر، هم تکلیفاً حرام است، هم وضعاً حرام است، یعنی باطل است. اینجا می‌گوییم که اعلام هم حکم تکلیفی دارد که وجوب است به حیثی که انجام ندهد گناه می‌کند، هم حکم وضعی دارد که موجب بطلان است، اگر این را نگویند. مرحوم شیخ این طور فرمودند: وقتی شما می‌گویید که قصد حلال، شرط صحت عقد است، یعنی صحت عقد متقدم بر قصد حلال است، پس اعلام واجب است.

مناقشه بر استدلال اول شیخ:

مرحوم آقای خوئی و آقای تبریزی و بزرگان معمولاً این فرمایش اول و استدلال اول مرحوم شیخ را که استدلال مطلق نیست، می‌گویند اگر آنجا گفته، باید اینجا هم بگوید، این را مناقشه کردند به این که (لا مُلَازِمَةَ بَيْنِ الْأَمْرِ) به طور مطلق، امر اینجا چه چیزی است؟ وجوب مشروط بودن صحت عقد به قصد حلال است. در بحث قبل قصد حلال شرط صحت عقد است. اینجا می‌خواهیم بگوییم وجوب اعلام، وجوب شرطی اعلام، بین این دو ملازمه نیست، اگر تساوی بود بین این شرط قصد حلال و اعلام، یا ملازمه داشت. هر کس آنجا این حرف را زد باید همین جا هم همین را بگوید، اگر نسبت تساوی بود. اگر نسبت مطلق یا من وجه دیگر طبعاً نمی‌شود گفت آن تکلیف اینجا را به طور کلی روشن می‌کند، بلکه فی الجمله تأثیر می‌گذارد، نه به طور کامل. پس مبنای استدلال معادله تساوی بین بحث قصد و اعلام است و مبنای اشکال این است که این تساوی نیست بلکه من وجه است. بیان اینکه چطور من وجه است، این است که برای قصد حلال همیشه اعلام لازم نیست، به خاطر همان نکته که قبلاً گفتیم، یعنی گاهی قصد حلال از بایع و مشتری متمشی می‌شود در معامله بدون اینکه نیازی به اعلام باشد، کجا؟ در همان دو صورتی که گفتیم، یعنی جایی که او می‌داند که این شخص مطلع است حتی اگر نگوید، یا اگر هم مطلع نیست می‌داند که او قصد حلال دارد و در این مسیر استفاده می‌کند. این صورتی است که قصد می‌شود، ولی اعلام نیست، کما اینکه اعلام هم همیشه ملازم با قصد نیست، ممکن است اعلام کند، او می‌گوید این حرف را ولی قصد او حرام است علی‌رغم اینکه اعلام کرده است، پس آقای

خوئی و آقای تبریزی می‌گویند بین قصد و وجوب اعلام من وجه است، وقتی من وجه شد دیگر چنین معامله‌ای برقرار نمی‌شود.

پاسخ استاد به اشکال مرحوم آقای خوئی

پاسخی که به اشکال مرحوم آقای خوئی می‌توان داد، این است که بله شما می‌توانید بگویید که این‌ها من وجه است، ولی ما نمی‌گوییم که اعلام وجوب شرطی دارد مطلقاً، می‌گوییم اعلام همان‌طور که در طریقی گفتیم ممکن است در وجوب شرطی هم قید بزنیم، یعنی بگوییم که اعلام به نحو طریقی وجوب شرطی دارد، شرط است نه اعلام، علی‌ای حال اعلامی که زمینه بازداشتن او از گناه باشد، این اعلام شرطیت دارد، ممکن است آنجا این‌طور بگوید اعلامی که زمینه آن امر باشد شرطیت دارد و در آنجایی که شخص خودش می‌داند وقتی که قصد کرده، بله دیگر اینجا لازمه آن این است که قصد را که شما شرط می‌دانید، می‌گویید با قصد صحت محقق می‌شود، این در صورتی است که چه اعلامی را واجب می‌کند، برای وجوب شرطی چه اعلامی را می‌آورد؟ برای اعلامی که اثری داشته باشد، اما اعلامی که اثر ندارد که نمی‌گوییم از آن این حرف بیرون می‌آید. اعلامی که اثری داشته باشد یعنی آنجایی که اعلام زمینه می‌شود برای اینکه قصد حلال محقق شود، این اعلام واجب می‌شود نه بیش از این و لذا ممکن است مرحوم شیخ این‌طور از خودش دفاع کند، شیخ انصاری هم همین به ذهنشان بوده، یعنی می‌خواهند بفرمایند که وجوب قصد اگر گفتیم مشروط به قصد حلال است باید آنجایی که این نقشی در قصد حلال دارد، این اعلام هم لازم است انجام شود، اما اگر نقشی در قصد حلال ندارد، برای اینکه در هر حال او قصد حلال می‌کند، یا اینکه او در هر حال بنا نیست قصد حلال کند، اینجا دیگر اعلام لازم نیست، آنجایی که نقشی دارد اعلام لازم است، این اندازه که بگوییم واقعاً از آن حکم این حکم استخراج می‌شود.

مقام دوم: اعلام به مشتری چه وجوبی دارد؟

روایات مفادشان از این حیث متفاوت است، برای اینکه روایت معتبره مُعَاوِیَّةَ بْنِ وَهَبٍ، ظاهرش این است که اعلام و بیان برای مشتری وجوب شرطی ندارد و شرط صحت بیع نیست، برای اینکه تعبیر حضرت امام صادق (سلام‌الله‌علیه) در این روایت این است که «فِي جُرْذٍ مَاتَ فِي زَيْتٍ مَا تَقُولُ فِي بَيْعِ ذَلِكَ، حَضَرْتُ أَيْنَ طُورَ جَوَابٍ فَرَمُودُنْدَ: «بِعُهُ وَ بَيْنَهُ لِمَنْ اشْتَرَاهُ لَيْسَتْ صَبِيحَ بِهِ»^۱، این روایت با وجوب شرطی سازگار نیست، ظاهرش همان وجوب مستقل از بیع است، حال که

و جوب مستقل شد، نفسی است یا طریقی؟ این بحث بعدی است، فعلاً اولین بحث در این روایت این است که وجوب شرطی نیست.

شواهد عدم وجوب شرطی

۱. یکی این است که بَیْعُهُ و بَیْنُهُ ندارد که لَا تَبِعَ إِلَّا بِهَذَا یا إِذَا بَعْتَهُ كَذَلِكَ مقید نشده بَیْع به بیان، اگر بَیْع مقید به بیان شده بود، با یک تغییری یا عبارت مفید لتَقْبِید خوب طبعاً می‌گفتیم بَیْع مُتَقَوِّمٌ و متَقَبِّدٌ به این بیان و اعلام است، این تقبید نیست، بلکه با واو عطف و استینافیه است که این دو جمله کنار هم قرار دارد بَعُهُ و بَیْنُهُ این دو تکلیف است، این یک جهت از ظاهرش است، البته این که اگر قرینه‌ای داشته باشد، مانعی به این نیست که آن را حمل کند بر اینکه بَیْنُهُ وَاَعْلَمُهُ شرط و قید بَیْع است با آن منافات ندارد، منتهی اولین ظهوری که از این تبادل می‌کند این است که دو حکم است بَیْعُهُ و بَیْنُهُ. این یک قرینه که با واو عطف شده تقبیدی در کار نیست

قرینه دوم که در ظاهر مکاسب اشاره‌ای به این دارد و آقای خوئی توضیح دادند و فرمودند: که بَیْنُهُ لِمَنِ الشَّيْءُ، نمی‌فرماید: بَیْنُهُ لِمَنِ يَشْتَرِي اگر وجوب شرطی باشد، باید قید در خود معامله شود و همزمان ظاهرش این است که همزمان با اجرای صیغه عقد و معامله اعلام هم انجام شود، چون داریم می‌گوییم این صحت مُتَقَوِّمٌ به این شرط است، شرطش این است که اعلام در خود عقد باشد، آن وقت آن با اشتري جور نیست، اینجا فرض گرفته است که اشتري و بَیْع محقق شده، حالا می‌گوید: بَیْنُهُ، بَیْنُهُ لِمَنِ الشَّيْءُ، یعنی بَیْع و شَرِي محقق شده درست شده، حالا دارد می‌گوید بَیْنُهُ لَهُ، نمی‌گوید وقتی که داری می‌فروشی به او بگو، لِمَنِ يَشْتَرِي برای آن کسی که اراده کردی می‌فروشی و دارد می‌خرد، فعل حال و مضارع نیامده، بلکه فعل ماضی آمده، بیان کن برای آن کسی که آن را خریده است، پس معلوم می‌شود که بَیْع و اشتري و بَیْع و شَرِي محقق شده و ظاهرش هم این است که درست هم بوده سر جای خودش محقق شده این بَیْع و شَرِي، حالا می‌گوید الآن که انجام شد تو اعلام کن، این که بگوییم در شرط متأخر هم ظهور دارد، آن هم خلاف ظاهر اولیه است. ظاهر صیغه ماضی این است که بَیْع و شَرِي قبلاً بوده است و ظاهر این که می‌گوید اشتري این است که این شَرِي و بَیْع تمام شده در موطن خودش و مشروط به چیزی نبوده تمام شده و درست است، این دو ظهور را که کنار هم گذاریم به خوبی دلالت می‌کند که این بیان و اعلام یک امر واجبی است که بعد از بَیْع یا همراه بَیْع باید انجام گیرد، اما این طور نیست که قیدی باشد برای صحت معامله. به دلیل اینکه اولاً بَیْنُهُ که جدا از او با واو ذکر شده و به دلیل اینکه اشتريّه آمده نه لِمَنِ يَشْتَرِي به مشتری لِمَنِ الشَّيْءُ فرض شده که اشتري محقق شده و آن اشتري هم تام بوده ظاهرش

این است که اشتري صحيح تام بوده اين بيع و شري انجام پذيرفته، پس از آن فرض انجام بيع و شري مي‌فرمايد: که بيع و بينه له اين را براي او اعلام کن.

قرينه سوم اين است که اصل خطابات و تکاليف، اين است که وجوب مولوی است، عمل آن‌ها بر حالت شرطيت و آن حالت‌هایی که در او ديگر مولويت نباشد، اين قرينه می‌خواهد، ظاهرش اين است که اين هم جنبه مولوی دارد که باز شرطيت اين‌ها را نقد می‌کند.

اين ظهور روايت چهارم، يعني معتبره مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَب، در وجوب غير شرطي است.

ظهور روايت پنجم در وجوب شرطي

روايت پنجم ظهور خلاف اين گفته شده را دارد، روايت پنجم که معتبر نبود، زيرا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ در سند او بود که تنها از طريق رجال کامل زيارت قابل توصيف بود که آن هم مورد قبول نبود، در آن روايت سعيد اعرج سوال کرده از حضرت عَنِ الزَّيْتِ وَالسَّمْنِ وَالْعَسَلِ تَقَعُ فِيهِ الْفَارَةُ فَتَمُوتُ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ حَضْرَتُ فَرَمُود: «أَمَّا الزَّيْتُ فَلَا تَبِعُهُ إِلَّا لِمَنْ تُبَيِّنُ لَهُ فَيَبْتَاعُ لِلْسَّرَّاجِ»^۲، اينجا تقيد است، فلَا تَبِعُهُ إِلَّا لِمَنْ تُبَيِّنُ لَهُ، نفروش مگر به آن کسی که بگویی. اين فلَا تَبِعُهُ إِلَّا لِمَنْ تُبَيِّنُ لَهُ فَيَبْتَاعُ لِلْسَّرَّاجِ تا او برای سراج بخرد. اين روايت به عکس آن روايت ظهور در وجوب شرطي دارد، برای اينکه ظاهراً لَا تَبِعْ هميشه امر و نهی و اينها وقتی که ظاهر اوليه‌اش هم احکام مولوی است، ولی اوامر و نواهي وقتی که روی عناوين معامله بيايد، ظهور در بطلان دارد، نهی ای که متعلق به معامله می‌شود، ظهور اوليه او بطلان است، وقتی می‌گويد نفروش يا نخر، يعني اينکه کار درست نيست، خوب پس لَا تَبِعْ يعني باطل است، آن وقت اينجا تُبَيِّنْ و بيان و اعلام يك بيان مستقل و تعبير جدایی از بيع ندارد، بلکه می‌گويد نفروش مگر به کسی که اعلام کردی، آن وقت لَا تَبِعْ معنایش اين است که باطل است، يعني صحيح نيست و لذاست که بين ظهور روايت چهارم و ظهور روايت پنجم و احياناً روايت سوم تعارض است، ظاهر روايت چهارم مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَب، وجوب غير شرطي وجوب نفسی يا طريقي است و ظاهر روايت پنجم و احياناً سوم شرطي است.

راه حل تعارض

در اينجا در حل اين مسئله، دو، سه نکته وجود دارد، يك نکته اين است که اصلاً اينجا تعارضی نيست، برای اينکه دو تا مضمون می‌رسانند اين‌ها قابل جمع است، برای اينکه آن روايت چهارم می‌فرمايد که بَعُهُ وَ بَيْنَهُ می‌گويد که انجام

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۹۸.

بدهد و اعلام هم واجب است با قرائنی که گفتیم روایت می‌گوید لا تَبِعَ الا لمن تبین آن هم می‌گوید وجوب شرطی دارد، این دو قابل جمع‌اند و تعارضی ندارند، روایت چهارم مَعَاوِیَةَ بْنِ وَهَبٍ، می‌گوید که وجوب شرطی دارد، اصلاً این تکلیف است، باید انجام دهد و یک حکم تکلیفی است. روایت پنجم و سوم یک حکم وضعی را ذکر می‌کنند که این صحت معامله مشروط به این است که اعلام شود، حالا این اعلام هم ندارد که در خود بیع باشد یا بلافاصله بعد از بیع باشد یا قبلش باشد، عرفی‌اش این است که وقت فروش یا هنگام فروش باید اعلام شود، حالا خیلی مهم نیست که این اعلام خود صیغه باشد یا بعد یا قبلش باشد، در حقیقت این دو مضمون با یکدیگر قابل جمع‌اند، این گونه نیست که حتماً باید یک چیز بگوییم. مثلاً راجع به علما یکی می‌گوید اکرم آن یکی می‌گوید تکریم، این تعارض می‌شود؛ اما اینجا راجع به اعلام نجاست اینشی زیت است در این اعلام آن روایت می‌گوید که واجب است، یک تکلیف باید انجام داد، این روایت می‌گوید صحت معامله مشروط به این است، هذان یجتمعان این دو مضمون قابل جمع‌اند با همدیگر تعارضی ندارند، این پیش فرضی که در کلمات بزرگان آمده معمولاً فرض گرفتند این دو گویا قابل جمع نیست، می‌گوید دو روایت، ظهور در وجوب شرطی دارد و این روایت چهارم، ظهور در وجوب نفسی دارد. ما می‌گوییم این دو با هم قابل جمع‌اند، ممکن است یک چیزی هم وجوب نفسی یا طریقی داشته باشد از حیث حکم تکلیفی و درعین حال شرط صحت معامله هم باشد، اجتماع این دو مانعی ندارد که یک چیزی هم وجوب نفسی یا طریقی داشته باشد و درعین حال شرط چیز دیگری هم باشد و این جور امری در شریعت ما کم نداریم و امکانش متصور است مثل اینکه در محرمات هم همین طور است، بعضی چیزها است که ذاتاً حرام است، ولی شرط چیز دیگری هم می‌شود، فرض بگیرید که مثلاً در صوم کارهایی وجود دارد که فی حد نفسه حرام است و درعین حال مخل و مانع آن عبادت هم است، هم نفسیت دارد، هم شرطیت، یک چیزی هم می‌تواند وجوب داشته باشد فی حد نفسه، هم می‌تواند شرط چیز دیگری باشد و این دو قابل جمع‌اند.

نکته دوم این است که اگر روایت سوم معتبر شد، حق همین جمع این دو است که احتمال چهارم است که نمی‌دانم قائل به این شکل دارد یا نه اما این درست است و اما اگر این روایت سوم را قبول نکردیم و پنجم هم که ضعیف است، آن وقت حق این است که روایت معتبر همان یک وجوب مستقل را می‌گوید.